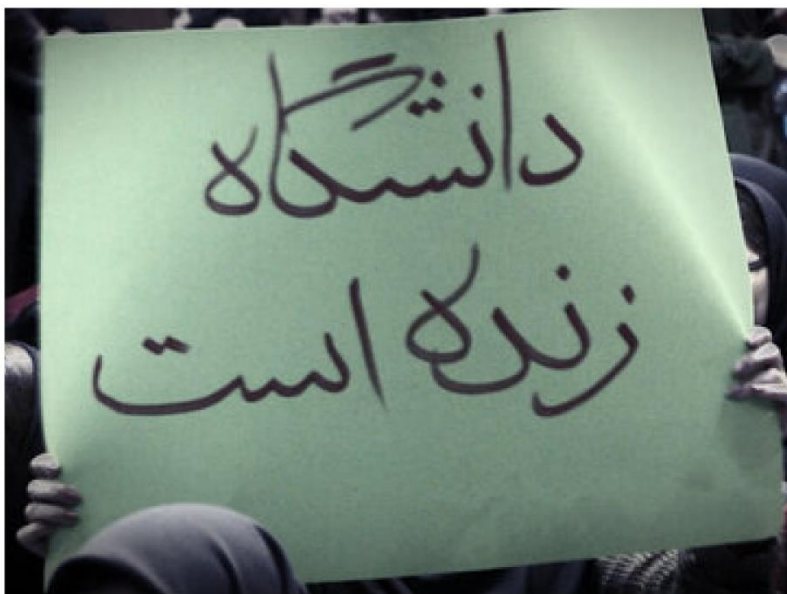


<https://www.pecritiue.com>

نقد اقتصاد سیاسی
بهمن‌ماه ۱۴۰۲

فضای دانشگاه یک سال پس از «زن زندگی آزادی»

بشیر خادم‌لو



۱. پس از انقلاب ۵۷، دانشگاه همواره در وضعیتی کم‌وبیش اضطراری حیات خود را از سر گذرانده است؛ وضعیتی اضطراری که با انقلاب فرهنگی به اوج رسید و همراه با برساخته شدن سیستم‌تایک دوست/دشمن و نرمال/اخلال‌گر در آشکال مختلف تداوم یافت. انقلاب فرهنگی اگر در میانه‌ی سال‌های ۵۹ تا ۶۲ نام دورانی بود که در دانشگاه‌ها را تخته کرد تا پس از بازگشایی از عناصر ضد-اسلامی پاک‌سازی شود پس از آن نام منطقی شد که همواره و بی‌وقفه و با روش‌ها و مکانیسم‌های متنوع حذف عناصر «دشمن» و «مزاخم» از دانشگاه را هدف‌گیری کرده است؛ «انقلاب فرهنگی مداوم» که طی دهه‌ها بال‌های منطق حذفی‌اش را در مجموعه‌ای از سیاست‌های جذب و ارتقای اساتید، پذیرش دانشجو و دستورالعمل‌های فعالیت دانشجویی، حضور در خوابگاه و دانشگاه و غیره گسترانده، ادبیات قانونی مفصلی برایش تولید کرده، خود را به نحوی روزافزون به فناوری‌های انضباطی مجهز کرده، شرکای به‌ظاهر خنثی و دانشگاهی خود را ایجاد کرده و با دیگر گفتمان‌ها برای اهدافش چفت‌وبست شده است. این انقلاب فرهنگی طولانی با تمامی شاخ‌وبرگ‌ها و پیچیدگی‌هایش اما اهدافی ساده و سخت را پیگیری می‌کند: شناسایی عناصر، اجتماعات و فضاهای مخل برای نظم سیاسی-اقتصادی مستقر (البته که این نظم طی دهه‌ها دائماً تغییر ماهیت داده و خود را بازسازی کرده است)، تأدیب و تواب‌سازی و تبدیل این عناصر و موارد به عناصر «خوب» و مطلوب، اگر نه عقیم‌سازی و خنثی‌سازی و تبدیل‌شان به عناصر بی‌تفاوت و بی‌خاصیت، و در پایان اگر اهدافش تضمین‌نشده، حذف و طرد سخت و فیزیکی از دانشگاه و حیات دانشگاهی. این پاک‌سازی نهادی فرصت‌ها و زمینه‌های تشکیل، قوام‌یابی و ته‌نشین شدن فضاها و اجتماعات، سنت‌های مطالعاتی، کانون‌های فکری و پاتوق‌های دانشجویی را از حیات دانشگاهی گرفته و برخلاف آن چه خرده-گفتمان‌هایی مانند «امتناع تفکر» یا «جامعه‌ی کوتاه‌مدت» یا کلیشه‌های فرهنگی‌ای همچون «فرهنگ ایرانی کار تیمی و بلندمدت را برنمی‌تابد» اشاعه می‌دهند این با چیزی از قبیل ذات ایرانی یا جامعه‌ی استبدادزده یا فقر فرهنگی ارتباط چندانی ندارد.

۲. حکومت‌ها پس از رخداد‌های سیاسی برای بازگرداندن جامعه به نظم مطلوب‌شان و اعاده‌ی اقتدار از دست رفته همواره به تنظیمات و باز-آرایی دست زده و بسته به این که کدام عنصر یا عناصر را دشمن و «بیرون» از نظم تعریف می‌کنند خودشان را بازسازی می‌کند و «درون»ی جدید را آرایش می‌دهند. این باز-آرایی گاهی به‌مدد باز-تنظیم معمارانه‌ی شهر و فضاهایش، یا به واسطه‌ی تغییرات نهادی، یا از طریق تنظیمات اقتصادی و یا آرایش‌های نوین پلیسی انجام می‌شود. یکی از مشهورترین این تنظیمات پس از کمون پاریس اتفاق افتاد؛ جایی که تجدید سازمان بلوارهای اوسمان^۱ در پاریس به‌عنوان ابزاری برای کنترل نظامی شهروندان شورشی دیده می‌شد (هاروی، ۱۳۹۹). ما نیز نمونه‌ی این دست تنظیمات شهری پس از رخداد‌های سیاسی را در باز-آرایی فضایی چهارراه ولیعصر پس از رخداد ۸۸ به یاد می‌آوریم؛ جایی که یکی از مهم‌ترین فضاهای سیاسی تهران با اهدافی تماماً کنترلی منهدم شد. همچنین در دانشگاه پس از رخداد ۸۸ این علوم انسانی بود که به‌عنوان عنصر مخرب و قماش هم دست فتنه‌گران معرفی و مقرر شد این علوم برمبنای شاخصه‌های اسلامی بازتعریف شوند؛ سیاست‌هایی که به نظر می‌رسد علی‌رغم ادعاهای بزرگ و بودجه‌های کلانی که پایش ریخته شده چیزی جز همان تداوم سیاست‌های حذفی انقلاب فرهنگی در حذف دشمن/اخلال‌گر از علوم انسانی نبوده است.

پس از جنبش «زن زندگی آزادی» این خود دانشگاه بود که به‌عنوان دشمن نظم موجود معرفی شد؛ دانشگاه به‌مثابه فضا و الگوی زیستی-ارتباطی دیگرگون، اجتماع‌آی که هنوز به استعمار کامل بازار و اسلام سیاسی و گفتمان‌های هم-نشین و جا-نشین آن‌ها تن نداده و معانی متفاوت و دیگرگونی تولید می‌کند. حتی آن‌چنان مانند گذشته مهم نیست که دانشگاه در ساحت‌های رسمی‌اش چه تولید می‌کند و چه صداهایی را انعکاس می‌دهد؛ آن‌چه بیش از گذشته اهمیت پیدا کرده تصاویر، پراکسیس‌ها، نامه‌ها،

^۱ ژرژ اوسمان یا هوسمان، طراح شهری شهیر فرانسوی قرن نوزدهم که به واسطه‌ی طرح نوسازی

پاریس در زمانه‌ی فرانسه انقلابی بسیار مورد توجه مطالعات شهری انتقادی قرار گرفت

بیانیه‌ها، منشورها، مکان‌ها، بدن‌ها و الگوهای با-هم-بودن و فرم‌های همبستگی و کامیونیتی‌های دیگرگونی‌ست که در فضا-زمان دانشگاه تولید می‌شود و در دیگر فضاها نشأت می‌کند. محدود اساتید بیرون‌مانده از تور بزرگ انقلاب فرهنگی مداوم نیز که طی یک سال گذشته اخراج شدند نه صرفاً به دلیل آن‌چه گفته‌اند بلکه به دلیل پراکسیس‌های‌شان در تولید و هم‌آهنگی با این الگوها و فرم‌های همبستگی پاکسازی شدند. دانشگاه جنبش ژینا را باید در زمینه‌ی این تجلیات فضایی و پراتیک فهمید و بنابر همین منطق سازوکارهای حذف و طرد پس از آن را مورد تحلیل و واکاوی قرار داد. دانشگاه در «زن زندگی آزادی»^۳ بیش از آن که گفتمان-سازی کرده باشد فضا-زمان تولید کرده و بدن‌ها و تصاویر و پراکسیس‌ها و فرم‌هایش را به فضاهای دیگر همچون شهر و خانواده سرایت داده و به این معنا «فضا-سازی» کرده است. امروز دانشگاه در این معنایش مورد تاخت‌وتاز نیروها و فرایندهای انضباطی و گفتارهای کنترلی و حذفی قرار گرفته است. همین منطق فضا-سازی و سرایت‌پذیری موجب شده تا دانشگاه، فضاها و اجتماعاتش شدیداً کنترل شوند تا «حصار»هایی بلند و سخت میان آن‌جا و بیرون کشیده شود تا مرزها و حدودشان از سایر فضاهای اثرپذیر تفکیک شوند. دولت‌ها به نحوی هیستریک عاشق حصارکشی هستند تا اقتدار هر دم تهدیدشونده‌شان را باز-بیابند. بنابر همین منطق در دانشگاه امروز، دیوارها بلندتر، گیت‌های ورودی برپا شده‌اند و فضاهای مجازی دانشجویان مورد رصد قرار می‌گیرند تا دانشگاه به فضایی ایزوله و در-خود-فرومانده تبدیل شود. بر همین اساس در شیوه‌نامه‌ی اجرایی آیین‌نامه‌ی انضباطی دانشجویان مصوب آبان ۱۴۰۱ در ماده‌ای تحت عنوان تخلفات رایانه‌ای و مخابراتی و مجازی (ماده ۳۲) در تبصره ۲ تشکیل کلیه‌ی گروه‌های مجازی دانشجویی با جمعیت بالای ۱۰۰ نفر منوط به اخذ مجوز از کمیته‌ی ناظر بر نشریات دانشجویی دانسته شده و در تبصره ۶ همین ماده کلیه‌ی شبکه‌ها، نرم‌افزارها و سکوه‌های مجازی که قابلیت دسترسی عام دارند حریم عمومی محسوب شده و تشخیص مصداق

^۳ به عنوان گزاره ای توصیفی و نه هنجاری

حریم خصوصی در رابطه با گزارش‌های واصله برعهده‌ی کمیته‌ی انضباطی دانشگاه گذاشته شده است.^۴

دانشگاه طی یک سال گذشته جدا از حصارهایش، چشم‌هایش را نیز تیز کرده است تا همه جا را ببیند و بپاید. دانشگاه‌ها که به‌قول مسئولین منابع لازم برای تجهیز و بازسازی خوابگاه‌ها و زیرساخت‌های رفاهی‌شان را ندارند فضای دانشگاه را از طریق دوربین‌های نظارتی بی‌شمار و مراکز رصد و پایش به چیزی شبیه سراسربین^۵ بنام - فوکویی تبدیل کرده‌اند. سراسربین یک سامانه‌ی دیداریِ معمارانه و یک چشم فراخ‌بین باز-آرایی شده است تا سوژه‌هایی همچون زندانیان، مجانین، دانش‌آموزان و دانشجویان، کارگران و غیره که بالقوه‌گی‌های ناآرام و شورشی دارند در افق دیدِ کنترلی نگه داشته شوند. سراسربین مکانیسمی را به کار می‌گیرد که قدرتِ نظارتی را در سوژه درونی و پایدار می‌کند بدون آن که لزوماً همواره مشاهده‌ای بالفعل در کار باشد. راز اثربخشی سراسربین در ذهنیت سوژه‌ایست که از رؤیت‌پذیری همواره‌ی خود آگاه بوده و این حالتی است که عملکرد خودکار قدرت را تضمین می‌کند (بنگرید به فوکو، ۱۳۸۵). تمامیت‌خواهان در دانشگاه هر آن قدر که حوصله و ظرفیتی برای حرف زدن و بهره‌گیری از ظرفیت‌های زبانی ندارند تا دل‌تان بخواهد ظرفیت دید-زدن و چشم چراندن دارند و فناوری‌های مدرن به‌خوبی به کارشان آمده است. آن چه که دیده و پایش می‌شود تکانه‌های بدنی فردی و جمعی، فرم‌های اجتماع-شدن و همبسته‌شدن و فضاها‌ی بالقوه‌ایست که در آن‌ها نشانه‌هایی برای برهم خوردن نظم تمامیت‌خواهانه دیده می‌شود. امروز انقلاب فرهنگی مداوم در دانشگاه‌ها چشمانی مسلح پیدا کرده است.

۳. وضعیت امروز دانشگاه‌ها شرکای پیدا و پنهان بسیاری دارد که چندان توجه‌ها را برنمی‌انگیزند. تمامیت‌خواهان برای آن که دانشگاه را به مکانی برای کلاس رفتن و

^۴ «مصوب سید و پنجاه و هشتمین جلسه شورای عالی انقلاب فرهنگی و مصوب وزارتین بهداشت، درمان و آموزش پزشکی و علوم، تحقیقات و فناوری»

مدرک گرفتن تبدیل کرده و دانشجو را به سوژه‌هایی ترس-خورده و گسسته و دور از هر فرمی از اجتماع-یافتن و با-هم-زیستن انسانی تبدیل کنند همراه با دستورهای خشنی مانند «پراکنده شوید» «جمع نشوید» «در افق دید و پایش ما هستید» به احکامی دوستانه‌تر و خیرخواهانه‌تر نیز نیاز دارند؛ احکامی که همه‌ی دانشجویان دست کم چندباری تجربه‌ی شنیدنش را دارند: «درس‌تان را بخوانید» «زودتر دفاع کنید و مهاجرت کنید» «شأن دانشگاه باید حفظ شود». این قضاوت‌های هنجاری شاید از سر دلسوزی و خیرخواهی از سوی برخی اساتید/ تکنسین‌های حرفه‌ای دانشگاهی صادر شود اما عافیت‌طلبی و محافظه‌کاری رقت‌برانگیز حاکم بر بدن اخته‌شده‌ی دانشگاهی در آن موج می‌زند. این احکام بسیار بیش‌تر و عمیق‌تر از دستورهای خشن نیروهای انضباطی در کنترل و انضباط‌بخشی بر بدن دانشجویان عمل می‌کند؛ به‌واقع ترس و قضاوت‌های خیرخواهانه در ترکیبی درهم‌تنیده بر جان و بدن دانشجو اعمال می‌شوند تا او را به فردی درس‌خوان، منضبط و عاری از شور و میل تولیدِ فضا و فرم‌های دیگرگون تبدیل کنند.

وضعیت امروز دانشگاه باعث و بانیِ گفتمانی پیدا و پنهان دیگری نیز دارد که سیاست‌هایش از دهه‌ی ۹۰ به این سو حیات سیاسی-اجتماعی دانشگاه را تحت فشارهای هر دم فزاینده‌ی خود قرار داده است؛ سیاست‌هایی که آن‌ها را به خصوصی‌سازی آموزش و پولی‌سازی و کالایی‌سازی دانشگاه می‌شناسیم. مجموعه‌ی این سیاست‌ها که خرده-گفتمان‌هایی همچون «دانشگاه کارآفرین» یا «دانشگاه ارزش‌آفرین» را نیز درونی‌سازی کرده‌اند در بزنگاه کنونی با سیاست‌های انضباطی و فرایندهای منقادسازی دانشگاه و توسط کارگزارانی ناهم‌تراز و به نحوی کم‌وبیش هدفمند چفت‌وپیست شده‌اند. دانشجویان که زور قوانین و فناوری‌های انضباطی و قضاوت‌های هنجاری تکنسین‌های حرفه‌ای را در درون‌شان حمل می‌کنند با مجموعه‌ای از سیاست‌های سخت‌گیرانه‌ی سنواتی و رفاهی^۶ مواجه هستند تا زودتر دانشگاه را ترک کنند. فراتر از جنبه‌ی کنترلی و پیش‌گیرانه‌اش، دانشگاه‌ها از این سیاست‌ها عملاً برای

^۶ سیاست‌هایی مانند اعمال جریمه‌های آموزشی، کاهش سنوات مجاز، افزایش پلکانی قیمت غذای دانشجویی و...

تواب‌سازی، تنبیه و بعضاً اخراج عناصر نامطلوب و بچه‌بدها نیز استفاده کرده‌اند. به گفتمان خصوصی‌سازی آموزش و خرده-گفتمان‌هایش همچنين میدان و مجالى فراخ داده شده تا در باز-تعریف سوژه‌ی دانشگاهی مطلوب و نرمال یا بچه-خوب‌های دانشگاهی پس از «زن زندگی آزادی» نقش‌آفرینی کنند. دانشگاه‌ها که امروز برای دادن مجوز برگزاری نشست و برنامه‌های عمومی از هیچ فشار و محدودیتی مضایقه نمی‌کنند پُرشده‌اند از همایش‌های کارآفرینی و دوره‌های آموزش ثروت و راه‌اندازی استارت‌آپ‌ها و شرکت‌های دانش‌بنیان. جان‌مایه‌ی آموزه‌ای که آن‌ها ترویج می‌کنند چیزی شبیه این است: باید از تهدیدهای وضع موجود فردی و اجتماعی «فرصت»‌هایی برای خلق ثروت و ارزش ساخت و دانشگاه و دانش و شبکه‌ی روابط موجود در آن نیز فضا و امکانی ست که نباید زمان ارزشمند را در آن به بطالت و امور حاشیه‌ای و بی‌ارزش گذرانند. مجالى برای پرداختن موشکافانه به این آموزه‌ها و بنیان‌های معرفتی و هستی‌شناختی‌شان در این‌جا نبوده اما برای نشان دادن فضایی که تمامیت خواهان/کارآفرینان خيالش را در سر می‌پروانند و سوژه‌های مطلوب‌شان برای دانشگاهی سر-به-زیر و بی‌خاصیت که دیگر موی دماغ نشود کافی به نظر می‌رسد.

۴. با این تفصیلات آیا دانشگاه از دست رفته است و باید سنگرش را واگذار کرد؟ نمی‌خواهم با پاسخ‌هایی کلی و شاید کلیشه‌ای همچون «هرجا قدرت هست مقاومت هم هست» از این پرسش دشوار و کلیدی فرار کنم، چراکه با واقعیت‌هایی عینی و سخت و نیروهایی مجهز به انواع و اقسام گفتمان‌های معارض و فناوری‌ها و سیاست‌های روزآمد طرف هستیم و البته کنشگرانی خسته و کم‌امید که فشار اقتصادی بیرونی و فشارهای درونی از همه سو میدان کنش و رؤیاهای‌شان را تنگ و کم‌روزن کرده‌اند. برخی از پیش‌ترها حکم به خروج و پی گرفتن علوم انسانی بیرون از دانشگاه داده‌اند، چراکه علی‌الخصوص علوم انسانی در ساحت رسمی و بوروکراتیک به بن‌بست منطقی

خود رسیده است.^۷ ایده‌ی «علوم انسانی خارج از دانشگاه» که در ابتدا رادیکالیته‌ی بیشتری داشته و «دسترسی آزادانه‌ی همگان به علوم انسانی» را در سر می‌پروراند از یک سو «فضای» استراتژیک و حیاتی دانشگاه را از دست خواهد داد و از سوی دیگر با بازاری شدن هرچه بیشتر و تن دادنش به منطق بازار و مصرف و کالایی شدن در این سال‌ها نتوانسته به چالش دسترسی همگانی و به‌ویژه فقرا و طبقات متوسط فقیرشده به دانش انسانی پاسخ درست و کارآمدی بدهد. ایده‌ی هنوز رادیکال «دانش بیرون دانشگاه» اگر حساسیت‌هایش را از دست بدهد ظرفیتش را دارد تا با گفتمان خصوصی‌سازی آموزش که بنا دارد دانشگاه و علم را به کالایی خریدنی و فروختنی در بازار تبدیل کرده و از فضاهایش «سیاست‌زدایی» کند در دقایقی و به نحوی غیرهدفمند و احتمالاً ناخواسته مفصل‌بندی شود. اما فراتر از کلاس‌های درس آن چه همواره اهمیت داشته «مازاد دانشگاه» است و این همان چیزی است که دانشگاه را به‌عنوان فضایی حیاتی برای زندگی اجتماعی و سیاسی ما باقی نگه‌می‌دارد؛ همین فزونی‌های کلاس درس و فضای بوروکراتیک دانشگاه که پیش تر بسیاری بر زوالش حکم داده بودند دانشگاه را به فضایی پیشرو در جنبش ژینا تبدیل کرد. فزونی‌ها در زیست دانشگاهی و فضا-زمان‌های استعمار-ناشدنی و گریز-از-مرکز دانشگاه تولید می‌شود و همواره میدان بازی کنش‌گرانی با بدن‌های ناآرام، پرسشگر، آرمان‌خواه و تغییرطلب را فراهم آورده است؛ کنش‌گرانی که فرم‌ها، تصاویر، بدن‌ها و معانی دیگرگونی تولید

^۷ ایده‌ی «خروج» از دانشگاه که پیش‌تر با «مدرسه تابستانی» امیرکبیر فعلیت یافت پس از جنبش ۸۸ به شکلی جدی مورد بحث قرار گرفت. شاید مهم‌ترین آن‌ها نیز ایده «آکادمی موازی» باشد که توسط جمعی از دانشجویان دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران مطرح و اجرایی شد. در ایده‌ی آکادمی موازی البته انصراف مادی و بدن-مند از دانشگاه و سپردن آن به نیروهای دیگر مطرح نبود و اتفاقاً ساخته شدن یک بیرون برسازنده و آلت‌رناتیو در درون فضای خود دانشگاه تأکیدگذاری می‌شد. در بخشی از مانیفست خواندنی و جذاب آکادمی، خروج از آکادمی این گونه ترسیم شده است: «آن چه ما خروج می‌خوانیم در واقع هیچ ارتباطی با وادادگی، تسلیم یا پشت پا زدن به درس و دانشگاه ندارد. خروج ما نه تنها به معنای بیرون کشیدن تن هامان از قلمرو آکادمی دولتی-بوروکراتیک نیست بلکه متکی است به نوعی ماتریالیسم حضور که تأکید آکید دارد بر ایستادگی جسمانی در محدوده‌ی فضای آکادمی واقعاً موجود که در حکم سرمایه‌گذاری بر بدن در مقام ابزاری سیاسی است. در اینجا خروج، بیش از هر چیز مترادف عمل انصراف و کناره‌گیری از مشارکت/ادغام در بازی‌ها و مناسک آکادمی رسمی است.»

می‌کنند و آن را همچون ویروسی نظم-گریز به دیگر فضاهای جامعه سرایت داده و جاری می‌کنند. این میدان کنش البته امروز شدیداً پایش و قضاوت می‌شود و خشونت‌هایی سخت و نرم مورد التفاتش قرار داده‌اند و این واقعیتی‌ست که نشانه‌هایش را در میل شدید به مهاجرت و اضطراب و افسردگی‌های ویران‌کننده‌ی دانشجویان به‌وضوح می‌توان مشاهده کرد. این زمین سفت چیزی نیست که به راحتی بتوان با احکامی اخلاقی و بعضاً از-بالا همچون «چرا مهاجرت؟» و «حق گرفتنی‌ست» با سیلی‌های سختش مقابله کرد. همراه با تصدیق زمین سفت بازی و بدون آن که برای دیگران نسخه‌های منتزع از واقعیت بیچیم، برای آن‌ها که توانی برای‌شان باقی مانده «اصل امید» کماکان به‌عنوان اصلی اخلاقی و رو-به-آینده‌ای بهتر پابرجا باقی می‌ماند. فضای دانشگاه مانند هر فضای دیگری، و شاید بیش از هر فضای دیگری، ناتمام است؛ مشاهده‌ی افق دانشگاه از دریچه‌ی فضا این امکان و تخیل را به‌ما می‌بخشد که بدانیم تکلیف آن یک بار و برای همیشه یکسره نشده است. فضای دانشگاه سرشارست از فضاهای نیمه‌تهی که می‌توان به آن معانی دیگرگونی بخشید، معانی مسلطش را واژگونه و «فضاهای امید» را در آن جستجو کرد و در فضاهای دیگر نشت داد. خواه اگر وجب به وجب دانشگاه را با چشمان مسلح بیابند (سراسر بین هرچقدر به دقت طراحی شده باشد امکان مشاهده‌ی سراسری بالفعل تمامی چیزها در تمامی زمان‌ها را نخواهد داشت و بخشی از کارآمدی‌اش را از توهم دیده شدن و ترس خوردگی و اضطراب پی‌آیندش دارد)، خواه اگر قوانین و سیاست‌ها و تکنسین‌های حرفه‌ای فشاری حداکثری بیاورند که «درسات را بخوان و برو»، خواه اگر «دانشگاه کارآفرین و دوست‌دار بازار» به تلاش‌هایش برای فروکاست انسان دانشگاهی سیاسی-اجتماعی به انسان اقتصادی و ارزش‌آفرین ادامه دهد و خواه اگر انقلاب فرهنگی مداوم تورهایش را هر دم بیشتر بگستراند و عناصر مخمل و نامطلوب شکار کند تولید «فضاهای امید» در دانشگاه منتفی نشده است. با التفات به فشارهای سخت و نیروهای معارض، هنوز می‌توان در دانشگاه ماند، از «حق به دانشگاه» دفاع کرد و برای باز-پس‌گیری فضاهایش و تولید الگوهای همبستگی، تصاویر و بدن‌های دیگرگون و در نتیجه، رؤیای دانشگاه و جامعه‌ای آزاد، برابر و انسانی‌تر مقاومت و مبارزه کرد. به‌یاد داشته باشیم زمانی که رنج‌ها، نابرابری‌ها و

تبعیض‌ها زیر پوستِ جامعه را بجنبانند فضاهای امید به میدانی محتمل برای جنبندگان تبدیل خواهند شد.

منابع

فوکو، میشل (۱۳۸۵) مراقبت و تنبیه؛ تولد زندان، نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، نشر نی، تهران: ۲۵۰

هاروی، دیوید (۱۳۹۹) از حق به شهر تا شهرهای شورشی، خسرو کلانتری و پرویز صداقت، انتشارات آگاه، تهران: ۱۸۸

مانیفست آکادمی موازی، برگرفته از وبلاگ «آکادمی موازی»